

## الله در ادیان مختلفه (تفسیر آیه ی ذاریات)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد و على آله الطاهرين

جمله اولي که بايد حضور برادران عرض شود، ادعا هم نيست، بلکه ادله دروني مکلفان و بروني شان به حقيقت دلالت بر آن دارد اين است که «و في كل شيء له آية» هر حقيقت و هر امر ثابتي دليل يا ادله اي دارد، و نه آن که کل جهان خلقت دليل بر اثباتش باشد.

اما حضرت حق سبحانه و تعالي کل جهان دليل است بر وجودش، وحدانيتش، صفاتش، افعالش. البته به شرط بررسي و دقت کامل. ادله دروني: عقل بر مبناي فطرت. ادله بروني: آيات آفاقي، «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ الْحَقَّ» (فصلت، ۵۳). اين «هم» در «سَنُرِيهِمْ» دو بُعدي است. مسلمانان و کفار، مومنان و کفار، و اين ارائه حق سبحانه و تعالي، «آيَاتِنَا» را که اين جمع دليل بر استغراق است، و کل جهان آيات حق است، اين آيات را اين حقايق رباني را، اين نشانه ربوبيت را «سَنُرِيهِمْ»، فقط آينده معيني نيست بلکه در کل آينده ها چنان است. جز آن که براي کفار که در عالم تکليف معاند هستند و اصرار دارند بر تکذيب آيات رباني «سَنُرِيهِمْ» مربوط به عالم برزخ و عالم قيامت است. اين ها در عالم تکليف انکار مي کنند «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (نمل، ۱۴) و لکن در روز واپسين که آغازش زندگي برزخي است و بعدش زندگي قيامت است «سَنُرِيهِمْ».

« قَبْصَرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ » (ق، ۲۲) حدید تیزبین است. بصرهای عقلانی بر مبنای فطرت ها و بر مبنای احساسات و حس ها و بر مبنای درک ها، این بصرها امکان دیدن حقایق را دارند، منتها بعضی ها از این بصر استفاده راستای دیدن ها را نمی کنند. بعضی استفاده راستا و مستقیم دیدن ها را بر بُعد تکامل مراحل ایمان دارند، که اینها موفق هستند.

ولکن گروه دیگری هم هستند که با بصرها اِبصار نمی کنند، با چشم های عقلانی و فطری نمی نگرند، مگر شهواتشان را، مگر شیطنت ها و انحرافاتشان را. این چشم های نگرنده خداداد را بر هم می زنند و باز می کنند، بر هم می زنند نسبت به نگرش حقایق و نگرش آیات ربانی، باز می کنند و تیز می کنند و دقیق می کنند، در ابعاد حیوانی و شیطانی و دنیوی. «سنریهم» که مستقبل است و مستقبل نزدیک است، این مستقبل نزدیک دارای ابعادی است:

بعد نخست از برای کافران این است که احياناً همین کافران، مقصران و معاندان، قبل از مرگشان تحول می یابند و آیات رب را درست می نگرند و مؤمن می شوند. دسته دوم کسانی هستند که مادام العمر رؤیت آیات رب را عناد ندارند. «سنریهم» برای این ها در برزخ است. به طور مختصر، به طور برزخی و میانگین، و در قیامت است به طور مفصل. این ابعاد مربوط به کافران است.

و نسبت به مومنان «سنریهم»؛ البته این آیه در بُعد کفار ذکر شده است اما انحصار به کفار ندارد. مومنان، هر قدر و هر چند آیات حق را نگریسته اند این نگرش، نگرش متوقف نیست، بلکه به کاوش آن ها و کوشش آن ها و عنایت های متداوم ربانی ارائه آیات بر آن ها روز به روز هر زمان بعد از زمانی قبل اضافه می شود. هر قدر قدم در راه معرفت فراتر نهاده شود، خدا دستگیری بیشتری می کند. پس این ارائه آیات در «سنریهم» دو بُعد است: بُعد کفار در دو جهت یا سه جهت. یک جهت در دنیا برای بعضی از کفار و دو جهت در برزخ و قیامت برای کل معاندین که با حالت عناد می میرند. و نسبت به مومنان از حالت ایمان هر اندازه طول بکشد چون مامور هستند که مشغول کوشش و کاوش باشند در نگرش مستقیم و صحیح به آیات رب العالمین «سُنْرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ» در برون و در درون. ارائه آیات ربانی شامل کل مکلفان است از مومنان و غیر مومنان در درونشان و در برونشان.

حالا، از جمله ارائه های ربانی، ارائه قرآنی است. چون یا ارائه وحیانی و قرآنی است که خلود دارد، درست است تبلور دارد و تکامل دارد به عنوان «سَد» برای کسانی که کوشش و کاوش دارند. بنابراین این «سُنْرِيهِمْ آيَاتِنَا» این آیات قرآنی که ارائه داده شده

است بر مبنای بالاترین و کاملترین و آخرین وحی، یک مرحله نیست، هر قدر دقت بیشتر شود، هر قدر بررسی و کوشش و کاوش و دورنگری بیشتر شود در آیات مقدسات قرآن، این «سنریهم» رو به تزاید است.

و از جمله آیات، آیات خلقت است. نگرش در خلقت « قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ » (یونس، ۱۰۱) هر قدر فراتر با کیهان پیمایها، با اکس تلسکوپ ها، با تلسکوپ ها، با رفتن های از نزدیک، هر قدر به آیات و آفریدگان آسمانی و زمینی پروردگار، نگرش بیشتری گردد هم این مورد مأموریت است و هم تزاید است « سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ ». پس نخست آیات معصومانه قرآنی است، بعداً آیات کونی است. آیات کونی یا درونی است و یا برونی. آیات درونی که عقل است بر مبنای فطرت و ما بر مبنای دو آیه، اولاً آیه ۳۰ روم و آیه اعراف ثانیاً فرض خواهیم کرد.

ولی آیات برونی. در آیات برونی حق، هر قدر هم علم تکامل یا بد، تعقل، علم، کوشش، دقت، بررسی، هر قدر زیادتر شود و هر قدر فراتر رود، ارائه ربانی نسبت به اثبات مربوط در اصل وجودش، در وحدانیتش، در اسمائش و در افعالش زیادتر خواهد بود. از جمله آیات قرآنی که هیچ به آن توجه نشده است و به طور عادی و زودگذر و نظری ظاهری از او گذشته اند، آیه سوره ذاریات است «وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»

سؤال: تذکرون چرا؟ چه چیز را باید متذکر بشویم؟ آیا از کل شیء که خدا زوجین خلق کرد موجب تذکر چیست؟ «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ» تذکر الله، تذکر فرار الی الله، «إِنِّي لَكُمْ مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (ذاریات، ۵۰). این نذیر ما را از خودمان و از خودی هایمان فرار داده است به سوی الله. چرا فرار؟ اگر کسانی قرار داشته باشند در جهان خلقت، و وراء جهان خلقت را ننگرند، این ها یا مقصر هستند و یا معاند. اما مکلف بر مبنای عقل و فطرت و بر مبنای تزاید و تکامل علم، هر قدر نسبت به مخلوقات عالم نظر کند، فقر این مخلوقات برایش روشن تر است.

اصولاً ما دو زاویه وجودی داریم. زاویه سومی وجود ندارد. یک: زاویه فقر مطلق؛ دو: زاویه غنای مطلق.

ما هیچ موجودی نداریم که فقر و غنایش مخلوط باشد. عالم امکان کلاً فقر اند و نه فقیر. دیروز عرض کردم. معنی حرفی هستند، فقر هستند نه فقیر. نه «شیء هو الفقیر». معنی «شیء هو الفقیر» این است که این شیء نیازی به غیر دارد، اما اگر غیر نباشد و یا این غیر نیازش را برآورده نکند این شیء در حال فقر می ماند. اما اگر آن دیگری

به او کمک کند این فقرش تبدیل به غنایی می شود. اما کل موجودات جهان یکی شان این طور نیست، همه فقر محض هستند و خدا غنای محض است.

فقر محض یا در حالت وجود است، یا قبل از وجود است. قبل از وجود فقیر است، فقر برای ایجاد است. بعد از وجود فقیر است فقر برای استمرار وجود و استمرار کمالات وجود است؛ که اگر آنی کمتر از آنی در نقطه اولای زمانی که کمترین نقطه زمان است، خدا سلب کند توجه استمرار وجودی موجودات را، کلاً مانند قبل نابود خواهند بود.

ما راجع به زوجین اولاً مقداری صحبت داریم، بعد در این آیه فکر کنیم. در کتاب «حوار» بحث مفصل کرده ایم و در تفسیر هم چند صفحه راجع به آن بحث کرده ایم. حالا، زوجین، زوج یعنی چه؟ زوج یعنی جفت. آیا جفت عربی است یا جفت فارسی؟ اصلاً زوج در قرآن و در لغت عربی به معنی دو نیست، بلکه اثین دو است. زوج جفت است، و جفت یک است. یک موجود که مشابه داشته باشد، این یک، زوج است، آن یک، هم زوج است، و دوتایی زوجان هستند. این طور نیست که زوج به معنی دو باشد، نخیر. زوج یک است. یک، با صفت همسان داشتن. اگر موجودی واحد، هرگز همسانی ندارد کلاً، نه در درون، نه در برون، نه نزدیک، نه دور، که این موجود منحصرأً الله سبحانه و تعالی است، این زوج نیست، نه زوجین است و نه زوج. زوجین و زوج منحصر است به مخلوقات «من کل شیء». این «کل شیء» کلیت اشیاء را چه روحانی، چه جسمانی، چه پیدا، چه ناپیدا، چه روح، چه جسم، چه نیرو، چه قوه جاذبه، همه اشیاء را شامل است. و این «خلقنا» از جمله ادله ای است بر خلاف فلاسفه که می گویند: عالم خلق داریم و عالم امر داریم، روح از عالم امر است و ماده و مادیات از عالم خلق هستند. نخیر! «من کل شیء».

آیا روح شیء است یا شیء نیست؟ اگر لاشیء است این سخن نیز لاشیء است. و اگر شیء است بلکه شیء تر است، روح انسان موقعیت وجودی اشبیه شتر است یا جسم انسان؟ روح نباتی یا نبات؟ روح حیوان یا حیوان؟ بنابراین شیء تر است. روی این اصل «خلقنا»، اگر خلق در انحصار مادیات است، پس کل ارواح هم مادیت هستند. اجنه، ارواح، فرشتگان، عقل، آن چه ناپیدا است چه حساس باشد و چه حساس نباشد شیء است.

حالا، زوجین، زوجین دو چیز است، زوج یک چیز است. اگر کسی بگوید زوج، این یک فرد است نسبت به فرد دیگر؛ یعنی فردی همسان، زوج است. مثلاً: مرد زوج است، زن هم به تعبیر قرآن زوج است. مثلاً: در آیه سوره نساء «وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا»، زوجتها

نیست. این زوجه به تعبیر فارسی، در تعبیر عربی زوج است، جفت است. چون جفت بودن لفظش مذکر است. معنایش هم مذکر است، چون مشابه است. بنابراین «وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا» یعنی خدا از این نفس واحده «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» این نفس واحده، انسان اول از نسل آخرین است. بعد «خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا» زوجتها نیست. از این انسان اول که مرد است جفتش را آفرید، پس زوج دو نیست، بلکه زوج مشابه است. زوجین دو مشابه است. اگر دو موجودند یکی مشابه دیگری است، طبعاً دیگری مشابه او است، پس زوج است.

و اما اگر از یک موجود ما صحبت می کنیم که این موجود مشابه دارد، این یک، زوج است. آن یکی هم زوج است. دو تا زوجان هستند. چون دو تشابه است. یکی مشابه دیگری است، یک زوج است. دومی مشابه اولی است یک زوج است، ولی دوتایی دو زوج هستند: زوجین اثنین. پس زوج دو تا نیست زوج مشابه است. و این زوجیت به معنای ترکیب کلی در کل موجودات جهان است.

حالا، قرآن شریف سه تعبیر دارد از زوج: یکی زوج، یکی زوجین، یکی ازواج. زوج و زوجین و ازواج: یک مشابه زوج، دو مشابه زوجین، چند مشابه ازواج. مثلاً: در سوره یاسین «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» یا در سوره صافات «أَحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَأَهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ» برای این که مطلب رقیق تر بشود و همه اش عمیق نباشد و خسته نشویم یک جمله عرض می کنم این جا. نظرم هست که مرحوم آقای کاشانی آیت الله بزرگوار «رضوان الله تعالی علیه» برایشان از مشرکان یک نامه ای آمد. در این نامه سوالاتی بود. از جمله سؤال در آیه ۲۲ سوره صافات «أَحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ» سؤال این بود که «الَّذِينَ ظَلَمُوا» کسانی که ظالم هستند اهل جهنم هستند، ازواج چکاره اند؟ اگر کسی شوهرش ظالم است و خودش عادل، مثل زن فرعون. فرعون در بدترین مراحل ظلم و کفر، ولیکن آسیه بنت مزاحم، در بالاترین مراتب ایمان بود. آیا «الَّذِينَ ظَلَمُوا» فرعون را شامل است یا نه؟ بله. «أَحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ»، پس همان گونه که فرعون جهنمی است آسیه بنت مزاحم هم باید جهنمی باشد. و حال آنکه، آسیه بنت مزاحم، در حد مریم است به طوری در حد مریم است که قبل از مریم در قرآن ذکر شده.

بنابراین «الَّذِينَ ظَلَمُوا» اگر مردی ظالمی است و زنش غیر ظالم است، اگر زن ظالمی است و شوهرش غیر ظالم، چرا هر دو جهنمی باشند؟ پاسخ: ازواجهم به معنی شوهر و زنان نیست. چون جهنمی ها دو بُعد هستند یک بُعد اصیل، یک بُعد تابع. گاه

فرعون است گاه فرعونیان. فرعون «من الَّذِينَ ظَلَمُوا» است، ازواجهم هم فرعونیان هستند. پس زوج یعنی مشابه. مشابه یا ذاتی است، یا صفاتی است، یا شغلی است، یا درونی است، یا برونی است، برونی دور است، برونی نزدیک است. اصلاً خود ماده زوج است. چون حداقل دو مشابه با یکدیگر ماده اولین را تشکیل می دهد.

[سؤال:]

بله، همین طور است. پس زوج یعنی قرین. منتها قرین یا در ایمان است، یا در کفر است، یا در مشابهت شغلی است، مشابهت وجودی، یا مماثلت ازدواجی است. پس انحصار ندارد زوج به زن یا مرد، همسر زن، همسر شوهر، انحصار زوج بودن نیست. «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا» در همه چیز ازواج است درونی و برونی. ما اینطور جواب دادیم که «أَحْسُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ» کسانی که پایه گذار ظلم هستند و امثالشان، مشابهانشان، اتباعشان و از این قبیل.

حالا، در آیه سوره یاسین «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ»، آیا ما کل ازواج را ذاتاً می شناسیم؟ صفاتاً می شناسیم. از نظر حرکات و فعالیت ها احیاناً می شناسیم، ولكن آیا ذوات کل ازواج را می شناسیم؟ خیر. سه قسم کرده است این جا. در این سه قسم «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ» «ما تنبت الارض»، کوه «تنبت الارض» است، درختان «تنبت الارض» است، حیوانات «تنبت الارض» است، انسان «تنبت الارض» است، جنیان «تنبت الارض» است. منتها همه را یکسان در مما «تنبت الارض» قرار داده و ذکر انسان، ذکر خاص بر آنهاست. چون انسان اشرف موجودات است و مخاطب اصلی در قرآن هم انسان است از این جهت سه بُعدی ذکر کرده: «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا» یک: «مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ» چه جماداتش، چه نباتاتش، چه حیواناتش.

دو: «وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ» آنفسههم یا کل مکلفان است یا محور تکلیف که انسان است. اگر محوریت تکلیف انسان است این عدم ذکر جنیان و حتی فرشتگان دلیل بر این نیست که این ها ازواج نیستند برای این که «ومن كل شيء خلقنا زوجين» ملائکه شیء هستند، روح شیء است، انسان شیء است، جن هم شیء است. انسان از لحاظ این که اشرف موجودات است از نظر شأنی کلاً، و از نظر فعلی بعضاً، این است که به طور خاص انسان آمده.

سه: «وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ». «لا يعلمون» چیست؟ اگر «لا يعلمون» این است که ازواجی که مجهول بوده است در زمان نزول آیه، آنوقت باید «مما لن تعلموا» بوده باشد. پس «مما لا تعلمون» یعنی به طور مستمر تا پایان، نخواهید دانست. پس ازواجی هست که

دست علم بشر، ترقی سریع بشر، در عقل و علم، در کوشش و کاوش، که ذرات اتمی را، الکترونی را، پروتونی را، نوترونی را، پوزیترونی را و اجزای زیاد اتم را می تواند ببیند و بداند، ولكن بعضی از ازواج و بعضی از آن ها هستن که «مما لایعلمون»؛ اصلاً ممکن نیست. چرا؟ برای این که علم به ملکوت ماده، علم به زوجیت اصلی ماده، که ماده در قدم آغازینش، که ماده المواد است، مرکب است، حالت ترکیب، واقعیت ترکیب، کیفیت ترکیب، ماده المواد را هیچ کس نمی داند. پیغمبر هم نمی داند. چون دانستن صد در صد مساوی است با قدرت. علم صد در صد مساوی است با قدرت، پس بخشی را از دور می بیند، که ما تفکرات زیاد در سی چهل سال بخشی از آن را از دور با ذره بین عقل و علم می نگریم.

خوب، بنابراین سرجمع مطلب: قرآن یا زوج دارد، یا زوجین دارد، یا ازواج. حالا آیا زوج کلیت دارد؟ بله. ازواج کلیت دارد؟ بله. زوجین کلیت دارد؟ بله. هیچ موجودی نداریم که زوج نباشد یعنی نظیر نداشته باشد. هر موجودی دست کم نظیر ماده، نظیر مادّی دارد. نظیرها و مشابهان هر فردی از موجودات، یا مشابه ذاتی هستند، ماده با ماده، مادی با مادی، مشابه درونی، مشابه برونی. یا مشابه برونی هستند در اصل ماده و مادی بودن، یا مشابه برونی هستند در کیفیت، در حالت، در وصف، در شغل.

پس کل جهان چون مشابه یکدیگرند، بنابراین همه زوج هستند، همه ازواج هستند. ازواج هستند چون تعداد زیاد دارند، زوج هستند نسبت به هر فردی. هر فردی زوج دارد، درونی، برونی. مجموعه ازواج هستند ولی زوجین چیست؟ زوج معلوم، ازواج معلوم. زوج: هر فردی از افراد موجودات مشابه دارند. ازواج مشابهاتی بین ذوات موجودات هست چه مشابه ذاتی، چه صفاتی، چه شغلی، ولكن زوجین چیست؟ حد اقلّ کیان ماده و مادی زوجین است. یا زوجین فیزیکی، یا زوجین هندسی، یا هر دو. «و من کلّ شیء» چون اشیاء مراحل دارد. شیء ماده نخستین، شیء ماده بعدی سماوات ارضین، شیء ماده بعدی هفت آسمان، شیء ماده بعدی انجم، شیء مواد بعدی خلایق.

بنابراین در این تسلسل وجودی خلایق، مبدأ نخستینش ماده اولیه است، که ماده اولیه «خُلِقَتْ لا من شیء»، نه من شیء است، نه من لا شیء است، عرض کرده ایم قبلاً. من شیء نیست چون شیئی وجود نداشته آن هنگامی که خدا ماده اولیه را آفرید. آن موقع چه بود؟ خدا خودش بود. خدا از درون ذات برون نداده، بیرون ذات هم موجودی دیگر وجود نداشته که از آن موجود ماده اولیه را بیافریند. بنابراین خلقت ماده اولیه، من لا شیء غلط است، لا شیء خودش چیست که شیء از آن درست

شود؟ از هر شیئی، شیئی درست نمی شود، چه برسد به از لا شیء. در این مثلث لا شیء منعدم است. از من شیء؟ شیئی وجود نداشته است. نه شیئی درون ذات، که «لم یلد» است. و نه شیئی بیرون ذات که چیزی هرگز جز خدا نبوده. پس «خُلِقَتْ لا من شیء». خالق و مخلوق. دیگر مخلوق من نداریم.

مخلوق من چه ضمیر من به وجودی برگردد، چه به عدمی برگردد. عدم که جای خودش را دارد، وجود هم که عرض شد. بنابراین ماده اولیه «خلقت لا من شیء»

حالا، آیا «من کل شیء» شامل آن هست یا نه؟ بله. آیا شیء الاشیاء، شیئی که خداوند اشیاء بعدی جهان را از آسمان و آسمانیان، و زمین و زمینیان را از آن آفرید شیء نیست؟ پدر، کس است و پدرش کس نیست! آن کسی که ولادت داده است، آن کسی که والد است، کس تر است، مقدم است. بنابراین شیء الاشیاء در عالم ماده، که گام نخستین وجودی است که «خلقت لا من شیء» ماده اولیه است. منتها برای پیدا کردن ماده اولیه هر قدر کوشش کنیم، کاوش کنیم، می دانیم هست، نمی دانیم چیست. بلا تشبیه، خدا می دانیم با ادله قطعی، فطریه و عقلیه، و آیات آفاقی و انفسی، هست اما نمی دانیم چیست. در موجودات هم ما می دانیم که ماده اولیه هست، برای این که اگر ماده اولیه نباشد اصلاً عالم نیست. بالاخره این عالم یک عالم نخست دارد، این عالم نخست که قبلاً هیچ عالم نبوده است فقط خدا بوده، این ماده اولیه قطعاً هست به ادله، ولیکن چیست؟ نمی توانیم بدانیم. هر قدر بشر کاوش کند، هر قدر ترقی علمی کند، هر قدر تعالی علمی کند، همه انیشتین گردند، همه بزرگان علم فیزیک و غیر فیزیک گردند، نمی توانند ماده اولیه را دریابند که چیست. بلکه ماده بعدی را می بینیم، ما مواد را می بینیم، می شنویم، لمس می کنیم، مواد بعدی، ولیکن حقیقت شان چیست؟ آیا حقیقت اولیه کاغذ می دانیم چیه؟ کاغذ را می بینیم. آیا حقیقت اولیه مواد چیست؟ نه. ولیکن ما نه حقیقت فعلی اش را می دانیم، نه حقیقت اولیه اش که ماده نخستین باشد.

بنابراین «و من کل شیء» من در این جا چیست؟ من تبعیض است. تبعیض استغراقی است. یعنی هیچ شیء از اشیاء نیست، مگر آن که از او زوجین آفریدیم.

حالا از اول چیست؟ از های بعدی مواد دیگر است. تمام زوجین است. حد اقل ماده، دو بودن است. ماده فرده نداریم، ماده فرد به این معناست که، ماده ای که جزء لایتجزی است. علمای ماده می گویند که ماده برگشت می کند به ماده آغازین که جزء لایتجزی است. ما سؤال می کنیم. آیا جزء لایتجزی مادی، اجزایی دارد یا ندارد؟

این جزئی که می‌گویید لایتجزی، جزء فرد که المادة الفرد است، و مادة المواد است، و ماده نخستین است، این اجزا دارد یا ندارد؟ اگر اجزا ندارد ماده نیست. ماده ترکیب هندسی و فیزیکی حداقل از دو بُعد دارد. یا دو بُعد هندسی یا بُعد فیزیکی. چه ماده باشد و چه مادی باشد. اگر بُعد هندسی را کلاً بردارید از ماده و مادی، بُعدهای دیگر را برداریم، اصلاً معدوم است. اعدام شده. وجود ماده و مادی مستلزم است با ترکیب. منتها اجزاء را که ما نمی‌دانستیم حقیقت اجزاء دلیل بر نبودن نیست. برای این که اگر این ماده فرده، ماده نخستین جهان، که مبداء آفرینش جهان و جهانیان است، اگر این ماده، ماده فرده است، فرد حقیقی که اجزا ندارد، این فرد حقیقی که اصلاً دارای اجزا نیست، این ماده و مادی نیست، این خدا است. «قل هو الله احد...» تا آخر سوره.

روی این اصل «ومن کل شیء خلقنا زوجین» این زوجین در بُعد ماده نخستین است که، دو بُعد دارد. سه بُعد نیست، و یک بُعد نیست. برای اینکه اگر، مرکب نباشد ولو ترکیب دست کم زوجین اگر نباشد، در آن صورت ماده نیست.

مجردات. آیا «من کل شیء خلقنا» خلقنا مجردات را؟ مجرد خالق است. مجرد مطلق مخلوق نیست. در این مقداری آقایان بیشتر فکر کنید، آن چه را که نوشتم در تفسیر مراجعه بفرمایید، و در کتاب «حوار» هم که اینجا نداریم، توجه کنید، من هم باز دقت می‌کنم، باز بیشتر. این که کمتر شد وقت بحث امروز ما ولی بحث بسیار بسیار عمیق است و باید روی آن فکر کنیم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

[سؤال: من که در آیه هست پس همه چیز را شامل نمی‌شود]

«من کل شیء»، هر چیز در عالم «من» دارد. ببینید مثلاً موجوداتی که ازواج هستند. هزاران ازواج، «من» ماده اولیه اش است. کل شیء، زوجین نیست، کل شیء، ازواج است. کل شیء مشابهاً زیاد دارد، بنابراین مشابه دویی، من کل شیء، مطلب خیلی عمیق است، یعنی از هر موجودی از موجودات عالم، چه هزاران، چه صدها، چه میلیونها، مشابه داشته باشند، «من زوجین» یعنی ماده اولیه اش را در نظر بگیریم زوجین است. بله «سبحان الذی خلق الازواج کلها» ازواج هست، زوج هست، این زوج هم فرد نیست، زوج مشابه است. «ازواج کلها»، کل موجودات عالم، ازواج هستند. ما زوج فرد نداریم، بلکه «من کل شیء» از کل موجودات جهان چه ماده اولیه باشد، چه مواد بعدی، زوجین دارد. خود ماده اولیه زوجین اصلی اش است، مواد بعدی زوجین اصلی اش است، پس اصل کل موجودات جهان زوجین هستند.

[پس اولین چیزی که خلق شده زوج بوده]

بله این بحث بعدی است. اولین ماده که خلق شده حالا آیا این زوجین امکان دارد مستقل باشند؟ یا فقر محض هستند؟ که این بحث بعدی است. حالا، پس «من کل شیء» نفرمود «کل شیء»، «کل شیء خلقنا زوجین» دروغ است، چون کل شیء ازواج است. ازواج درونی است. ازواج بیرونی است.

پس اقل ترکب دو بعدی است. بیشترش هزارها، ملیونها، پس اقل کائنات که زوجین است، مرکب است. و خود ترکب که بحث خواهیم کرد، خود اصل ترکب ذاتی است یعنی ماده منهای ترکب معدوم است. پس قدم نخستین وجود ماده، وجود زوجین است. یک فرد تنها وجود ندارد. دو فرد با هم موجود می شوند، و با هم معنا می شوند. و جواب آن حرف که می گویند جزء لایتجزی؛ می گوئیم که لایتجزی دو بُعد دارد. یک: یعنی هیچ قدرتی نمی تواند آن را تجزیه کند. آن جزء نخستین ماده که ماده المواد است، هیچ قدرتی غیر الهی نمی تواند آن را تجزیه اش کند، بله اله همان طور که وجود داده است، همانطور هم تجزیه می کند. منتهی تجزیه زوجین مساوی است با انعدام. کما اینکه ایجاد زوجین با هم است، تجزیه هم با هم است. ایجاد با هم هست «لا من شیء» و اعدام با هم است یعنی صرف نظر از استمرار وجود.

بحث بسیار عمیق است و بسیار مهم است و سابقه هم ندارد اصلاً. در قرآن سابقه دارد ولی در بین ما سابقه ندارد و باید بحث کنیم ان شاء الله.